رها کردن [əˈbændən] v رها کردن

رها کردن چیزی به معنای ترک آن برای همیشه یا برای مدت طولانی است.

old اتاق قدیمی سالها قبل رها شده بود.

بلند پروازانه

ambitious [æmˈbɪʃəs] adj. بلند پروازانه

اگر کسی بلند پرواز باشد ، می خواهد ثروتمند یا موفق باشد.

→ کندرا برای ورود به دانشکده پزشکی باید جاه طلب بود.

پارس سگ

پوست پوست [bɑːrk] v

وقتی سگی پارس می کند ، صدایی کوتاه و بلند ایجاد می کند.

→ سگ با صدای بلند و ترسناک پارس کرد.

خلیج

bay [beɪ] n. خلیج

خلیج ، ناحیه ای نزدیک اقیانوس است که زمین به داخل می رود.

Golden پل گلدن گیت از خلیج سانفرانسیسکو عبور می کند.

درخشان

درخشان [ˈbrɪljənt] adj. درخشان

اگر کسی درخشان باشد ، بسیار باهوش است.

sister خواهر کوچکتر من برای کسی در سن و سال خود درخشان است.

چانه

chin [tʃɪn] n. چانه

چانه قسمت سختی در پایین صورت شما است.

→ لوک به موهای چانه اش اشاره کرد.

شکایت

شکایت [kəmˈpleɪnt] n شکایت

شکایت چیزی است که شما می گویید تا به مردم بگویید چیزی را دوست ندارید.

→ مامان گفت که او نمی خواهد شکایت های برادرم را بشنود.

کر

deaf [def] اضافه کردن کر

وقتی کسی ناشنوا باشد ، نمی تواند بشنود.

→ سوزان ناشنوا متولد شد.

مشتاق

مشتاق [eneu: ziæstik] adj. مشتاق

علاقه مند شدن به چیزی به معنای هیجان زده یا علاقه مند بودن به آن است.

→ مرد مشتاق شغل خود بود.

اعزام

expedition [ˌekspədɪʃən] n. اعزام

سفر اعزامی یک سفر طولانی است ، معمولاً به مکانی بسیار دور.

→ آنها برای شروع سفر خود به سفینه فضایی خود وارد شدند.

افق

horizon [həˈraɪzən] n. افق

افق جایی است که به نظر می رسد آسمان با زمین روبرو شده است.

→ خورشید زیر افق را گرفت.

وفادار

وفادار [ˈlɔɪəl] adj. وفادار

وفادار بودن به چیزی یا کسی موافق است که همیشه به او کمک کنید.

این سه دوست به یکدیگر بسیار وفادارند.

شهردار

شهردار [meiə: r] n شهردار

شهردار مسئول یک شهر است.

→ شهردار شهر من یک سخنران کاملاً قدرتمند است.

متقابل

متقابل [ˈmjuːtʃuəl] adj. متقابل

اگر چیزی متقابل باشد ، توسط دو یا چند نفر به همان شکل احساس می شود.

→ رابرت سارا را دوست دارد. احساس متقابل است.

اضافه وزن

اضافه وزن [ouvərweit] adj. اضافه وزن

اگر کسی اضافه وزن داشته باشد ، بسیار چاق است.

→ راجر بیش از حد غذا می خورد ، بنابراین اکنون اضافه وزن دارد.

پناه

پناه [ˈrefjuːdʒ] n. پناه

پناهگاه جایی است که برای ایمن شدن به آنجا می روید.

→ وقتی باران بارید ، او در خانه پناه گرفت.

بازگرداندن

restore [rɪsˈtɔːr] v بازیابی

بازگرداندن چیزی به معنای برگرداندن آن به همان شکل قبلی است.

→ ویکتور ماشین قدیمی را مرمت کرد.

مالیدن

مالیدن [rʌb] v مالیدن

مالیدن چیزی به معنای فشار دادن بر روی آن و حرکت دادن دست خود به عقب و جلو است.

feetپاهای مادر دردناک بود ، بنابراین او آنها را مالش داد.

حواس

senses [sensiz] n. حواس

حواس شما نحوه دیدن ، چشیدن ، شنیدن ، احساس و بو است.

without زندگی بدون حواس پنجگانه سخت خواهد بود.

دامپزشک

دامپزشک [ˌvetərənɛərɪən] n. دامپزشک

دامپزشک پزشکی است که از حیوانات مراقبت می کند.

→ واندا دامپزشک شد زیرا عاشق سگ است.

پاتسی ان

مدت ها پیش در آلاسکا ، سگی به نام پاتسی آن نظاره گر افق بود. او هر روز در كنار خلیج منتظر كشتی هایی می گشت كه از لشكركشی برمی گشتند.

پاتسی آن سگی درخشان بود و بسیار منحصر به فرد بود. او ناشنوا بود. او هم نمی توانست پارس کند. اما او از تمام حواس دیگر خود استفاده کرد تا بداند چه زمانی کشتی نزدیک است.

پاتی آن در خیابان ها زندگی می کرد. صاحبانش او را نمی خواستند زیرا او نمی توانست چیزی بشنود. بنابراین او را رها کردند. او در هتلی شیک پناه گرفت. مهمانان پشت او را مالیده و چانه او را خراشیده اند. افراد زیادی به او غذا می دادند. او کاملا اضافه وزن کرد.

او بسیار مشهور شد. بازدیدکنندگان از آلاسکا از ملاقات با او مشتاق بودند. آنها برای او هدیه آوردند. آنها دوست داشتند او را ببینند و احساس متقابل بود. شهردار گفت پاتسی آن را باید سلام و احوالپرسی شهر نامید \*.

مردم شهر نیز پاتیسی آن را دوست داشتند ، حتی اگر او در خیابان ها زندگی می کرد. آنها حاضر بودند برای حفظ او بجنگند. یک قانون جدید باعث شد که همه سگها یقه بپوشند و عکس بگیرند. شهردار شکایت های زیادی دریافت کرد. مردم دوست داشتند که پاتسی آن بتواند بماند. یک ملوان بلند پرواز مردم را به کمک واداشت. آنها با هم هزینه پتی آن را برای رفتن به دامپزشك پرداخت كردند. عکسها و یقه هایش را گرفت. او می تواند بماند.

هنگامی که پاتسی آن درگذشت ، همه از پیشواز وفادار شهر تنگ شدند. بنابراین شهردار شخصی را استخدام کرد تا مجسمه ای از پاتی آن را بسازد. او پیشواز شهر را بازیابی کرد. حالا ، او برای همیشه در اسکله نشسته و منتظر است کشتی ها به خانه بیایند.

\* پیشواز - شخصی که کارش سلام به افراد جدید است.